

درماندگی سیاسی افتراق گرایی سایه وار، درماندگی فرصت طلبی را تکمیل می کند، بی آنکه چشم اندازی انقلابی عرضه کرده باشد. در سیاست عملی، افتراقیون با فرصت طلبان به ویژه سانتریست ها هر بار، در مبارزه علیه مارکسیسم متحد می شوند. /لئون تروتسکی

## ریشه ها و نتایج یک دهه جنبش دانشجویان آلمان غربی

### م. رضا ملکشا

غلیان های انقلابی نیمه دوم دهه شصت که بخش عظیمی از آن را جوانان و یا به بیانی بهتر، روشنفکر \_کارگران تشکیل می دادند، دوران جدیدی از مبارزه طبقاتی را شکل داد. این مبارزات آشکارگر دو بحران اساسی در دو اردوگاه متخاصم، یعنی پرولتاریا و بورژوازی بود. نیروی های محرکه این سلسله جنبش ها در تمام اروپا و همچنین ایالات متحده آمریکا تداخلات و جنگ امپریالیستی ایالات متحده علیه طبقه کارگر ویتنام، رکود اقتصادی، رشد نرخ تورم، بیکاری، پایین آمدن سطح متوسط دستمزد (که هم پا با تورم افزایش نیافته بود)، اقتدار گرایی دولت و در نهایت انقلاب فرهنگی در چین بود.

اما مسئله تنها به پایه های صرف معیشتی و اقتصادی محدود نبود. "دموکراسی" همان گوساله ی زرینی که اروپا آن را سالها بر دوش حمل می کرد، اکنون آنچنان در این دوران بحرانی استحاله یافته بود که جوابگوی مطالبات جوانان نبود. بورژوازی اروپا با جنبشی مواجه شد که نماینگر بحران ساختاری و عدم کارآمدی در محقق ساختن ابتدایی ترین خواسته های توده ای بود. این امر، بلطبع نتیجه ای احتراز ناپذیر به دنبال داشت و آن نیز بحران ایدئولوژیک بورژوازی بود. کمونیسم، در چنین سطحی از تضاد طبقاتی و بحران ایدئولوژیک هیئت حاکم می توانست در هیئتی موسی گون گوساله مقدس بورژوازی و همچنین وجه تولیدی که آن را به وجود آورده است را با خاک یکسان کرده و ساز و کار نوینی را جایگزین کند. اما، همان گونه که سیر جنبش از لحظه آغاز تا واپسین دقایقی که در آن روحیه ی انقلابی جاری بود مشخص ساخت، این امر به دلیل بحران رهبری انقلابی و سبک کار حاکم بر پراتیک جنبش به وقوع نپیوست.

در برهه هایی از تاریخ که بحران اقتصادی و بحران ایدئولوژیک بورژوازی با هم قرین می گردند، اتحادیه گرایی، فعالیت های رفرمیستی و سندیکایی و همچنین چانه زنی های معمول صنفی به حاشیه رانده می شود. بنیاد های قانونی در عمل حق اعمال اراده خود را از دست می دهند چرا که طبقه کارگر دریافته است که قوانین حاکم بر حوزه های مختلف جامعه بسته بر اراده دولت بورژوازی قابل تنظیم نیست. چرا که بورژوازی هرگز نمی تواند از وجه تولیدی که حیات بخش اوست گسست کرده و وجه تولیدی از لحاظ کیفی متفاوت را برقرار سازد. انتخاب ها و ارجحیت های بورژوازی در حوزه سیاست گذاری بر امور مختلف جامعه را پیشاپیش این وجه تولیدی تعیین می کند و نه اراده و خواست مشتکی بورژوا. از همین رو نیز اعتراضات در قالبی دیگر، یعنی

در کسوت فعالیت های مخفی و همچنین اعتراضات و شورش های گسترده و سلسله اعتصابات رخ می نمایاند. اگرچه جنبش در چنین سطحی دال بر پیشروی نیروهای اجتماعی و به تبع عقب نشینی دولت است اما جنبش می تواند در عین جوشش دچار سکون درونی گردد. سکونی که آن را از تغییر کیفی بازداشته و در سطح شورش باقی گذارد. در چنین شرایطی است که پیشروی انقلابی سرکوب، و همچنین امتیازات و دستاورد های آن درون عملکرد سیستم ادغام خواهد شد.

اعتراضات دانشجویی می ۶۸ در فرانسه شاید مشهور ترین این سنخ اعتراضات و شورش ها در دهه ۶۰ باشد. که برای چندین ماه قدرت بورژوازی فرانسه را به چالش کشید و تاثیرات فراوانی بر آگاهی طبقاتی توده مردم داشت. اعتراضات دانشجویان آلمان غربی نمونه ای دیگر از این دست اعتراضات است. نمونه ای که اگرچه همچون اعتراضات فرانسه جنبه ای سراسری نیافت و همچون می ۶۸ قادر نبود تا بدنه پرولتاریا را به خویش متصل کند اما پس لرزه های آن برای بیش از یک دهه فضای سیاسی آلمان غربی را ملتهب نگه داشت. پیش از پرداختن به سیر فراشد جنبش جوانان آلمان غربی ضروری است که اشاره ای به ریشه های بحران سرمایه داری در آلمان غربی یعنی همان جایی که در طول سال های جنگ سرد توسط بلوک امپریالیستی بهشت خلق آلمان تصویر می گشت داشته باشیم.

پس از جنگ جهانی دوم و تقسیم آلمان میان سه کشور پیروز جنگ، گویی از میان خاکستر های جنگ جهانی، جنگ دیگری داشت شعله ور می گشت. امپریالیسم آمریکا پیشروی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی تا قلب اروپا را خطری جدی قلمداد می کرد. خطری که می توانست در دراز مدت تمامی منافع امپریالیسم را در اروپا به مخاطره اندازد. این امر بدان معنا بود که تخریب خلاقانه ای که جنگ امپریالیستی در پی داشت نمی توانست سود آنچنانی برای امپریالیسم آمریکا که خود تماما از این جنگ مصون مانده بود در بر داشته باشد. و از همین رو امپریالیسم آمریکا با همراه کردن انگلستان با خود طرح هایی متعارض با سیاست های توافق شده در کنفرانس کریمه و پوتسدام را در دستور کار خود قرار داد. حال از منظر قدرت های امپریالیستی، تقسیم آلمان نه در جهت جلوگیری از رشد دوباره فاشیسم بلکه در جهت تضعیف نقش اتحاد جماهیر شوروی در اروپا بود. این شکل از تقسیم می بایست نیروی کار و توان صنعتی بازمانده آلمان را بسیج می کرد تا بخش عظیمی از اروپا از نظر اقتصادی، مالی و فرهنگی تحت نفوذ ایالات متحده قرار گیرد.

طرح مارشال، پیش از آنکه در قامت طرحی امپریالیستی در کنگره هشتم ایالات متحده به تصویب برسد در دستور کار بلوک امپریالیستی قرار گرفته بود. تورم بالا ارزش پول آلمان را در سال های پس از جنگ آنچنان کاهش داده بود که بازار به صورت تهاتری و کالایی فعال بود. اعمال سیاست های ریاضتی که پس از جنگ جهانی توسط قدرت های پیروز جنگ بر خلق آلمان تحمیل گشت اوضاع وخیمی را به خصوص در آلمان غربی

<sup>۱</sup> فرانسه بعد ها به این ائتلاف پیوست و در کنفرانس های نخست نظیر کنفرانس کریمه به تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۴۵ که این سه کشور مشغول ترسیم نقشه جدید آلمان و همچنین تدوین سرنوشت سیاسی آن بودند حضور نداشت. فرانسه به محض پیوستن به این ائتلاف، جناح کشور های غربی را برگزید.

رقم زده بود. سال ۱۹۴۷ لودویگ ارهارد که به عنوان وزیر اقتصاد منصوب گشته بود. با پشتیبانی کمک های انگلستان و ایالات متحده سیاست کنترل قیمت ها را آغاز و نرخ مالیات را به ۳۳ درصد کاهش داد. در ۱۷ ژوئن ۱۹۴۸ طرح اصلاحات پولی کلید خورد. از آن پس "مارک آلمان" در مناطق تحت کنترل بلوک غرب جایگزین "مارک رایش" شد. با این اصلاحات پولی دولت آلمان غربی توانست عرضه و گردش پول را کم کرده و تورم را کاهش دهد. با کاهش مالیات و همچنین برداشته شدن کنترل های پولی بخش های خصوصی احیا گردیدند. پس از یک دوران بحرانی، خرده بورژوازی آلمان دگر بار داشت قوام می یافت. در کنار آن، ارگانهای اداری نسبتا مستقلی شکل گرفت. خواستگاه بخش گسترده ای از جوانانی که سال ها بعد بر ضد سیاست های امپریالیستی برخاستند از همین اقشار طبقه کارگر بودند.

رشد صوری و مقطعی آلمان غربی بسیاری از مردم ساکن در بخش شرقی آلمان را بر آن داشت تا به آن جا مهاجرت کنند. در نتیجه این امر مقدار قابل توجهی ارز و همچنین نیروی کار از آلمان شرقی خارج می شد و بلطبع بحران موجود را دامن می زد. واکنش بوروکراسی استالینیستی به این پدیده می توانست آغازگر جنگ باشد. ۲۴ ژوئن ۱۹۴۸ شوروی تمام راه های ورودی و خروجی اعم از زمینی و آبی را بست و مسدود کرد. تجهیزات آبرسانی و برق بخش غربی برلین را محاصره کرد. مساحتی قریب به ۴۸۰ کیلومتر از اراضی تحت سیطره قدرت های غربی تحت اشغال بوروکراسی شوروی قرار گرفت. از این تاریخ تا اواخر سپتامبر ۱۹۴۹ نیازمندی و ملزومات مردم ساکن در این مناطق به واسطه نیرو های هوایی امپریالیسم تامین می شد. ضد تاکتیک بوروکراسی نه تنها مانع مهاجرت های گسترده به بخش غربی نشد،<sup>۳</sup> بلکه سیمای امپریالیسم آمریکا و همچنین دولت مطبوع وی در آلمان غربی را نزد هر دو بخش آلمان موجه ساخت و مبدل به ابزار تبلیغات هژمونیک آنان شد. اما این رویداد از لحاظی دیگر نیز قابل توجه بوده و بر جریان مطالبات اعتراضات دانشجویی دهه شصت و هفتاد آلمان نیز تا حد بسیاری تاثیر گذار بود.

در خلال کمک رسانی هوایی ایالات متحده، در ۴ آوریل ۱۹۴۹ سازمان آتلانتیک شمالی بنیان نهاده شد. پس از چند ماه از تشکیل این سازمان تحولی بزرگ در حال تکوین در آلمان غربی بود. تحولی که دانشجویان معترض سال ها بعد به درستی آن را "شبح فاشیسم" نامیدند و یکی از اهداف جنبش خویش را فراری دادن این شبح از جاهایی که در آن لانه کرده است اعلام کردند. شاید برای حامیان و ثوری پردازان لیبرال دموکراتی که سالها با تکیه بر دموکراسی غربی توتالیاریسم شوروی را نقد کرده و آن را با فاشیسم همسنگ می کردند جالب توجه باشد که از همان اواخر دهه چهل پروژه به خدمت گیری دوباره ی سران نازی و افرادی که پیشینه

<sup>۲</sup> جمله فوق داده ای صادق است که نه جهت تطهیر بوروکراسی استالینیستی بلکه جهت نمایندن نقش مخرب امپریالیسم و زیگزاک های مداوم وی در آلمان غربی است. ایالات متحده در آغاز ریاست جمهوری ترومن، در صدد پیاده سازی طرح ((مورگنتاؤ)) بود. طرحی که در عمل تدارک دیده شده بود تا به قول طراح آن هنری مورگنتاؤ: (( آلمان را به کشوری با اقتصاد کشاورزی و دامداری مبدل کند)) امپریالیسم آمریکا با حمله تمام عیار بر صنعت آلمان، به انتقال وسایل تولید و همچنین تکنوکرات های آلمانی به مرز های خود اقدام کردند. تا بدین جهت توده گسترده ای از طبقه کارگر آلمان به ارتش بیکاران تزریق شود.

<sup>۳</sup> در فاصله سال های ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۱ دو میلیون و هفتصد هزار نفر که عمده آن ها را جوانانی با متوسط سن ۲۲ تا ۳۰ سال تشکیل می داد از مرز های آلمان شرقی گریختند.

فعالیت در ارگان های مختلف رایش سوم را داشتند در آلمان غربی آغاز گشت. <sup>۴</sup>طبیعی است که این اقدام در تعارض بنیادین با پروژه "نازی زدایی" و قرارداد سه جانبه ی پوتسدام قرار داشت. اما برای امپریالیسم، تجدید بنای بورژوازی آلمان و قوام گرفتن آن از اهمیت بیشتری برخوردار بود. برای نشان دادن حجم نفوذ نازیست های سابق تنها به چند مورد اکتفا خواهیم کرد.

آدولف هایزینگر رئیس ستاد مرکزی هیتلر که نام او در دوران پسا جنگ در لیست جنایتکاران جنگی قرار گرفته بود به سمت فرماندهی لشکر، بازرس کل و رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آلمان (ارگانی که در عمل جهت تقویت ناتو تشکیل شده بود) منصوب شد. فردریش روگه، دریا سالاری که از هیتلر نشان لیاقت دریافت کرده بود نیز در هیئت رهبری سازمان آتلانتیک جای گرفت. هانس اشپایدل تدارکچی حمله به فرانسه فرماندهی نیروهای زمینی ناتو را در اروپای مرکزی بر عهده گرفت. خود لودویگ ارهارد وزیر اقتصاد جمهوری فدرال آلمان، رئیس دانشکده مطالعات صنعتی نازی بود. هانس کریستوفر زیبوم وزیر حمل و نقل، فرماندهی یکی از یگان های اس اس را بر عهده داشت. در سال ۱۹۵۷، شمار ژنرال های سابقا نازیست که در ارتش فدرال مستقر شده بودند ۳۸ نفر و در سال ۱۹۶۰ این تعداد به ۱۶۰ رسید. در اواسط سال ۱۹۶۱ سیزده تن از وزرای جمهوری فدرال <sup>۵</sup>سابقه ی عضویت در انجمن سهامدارن صنایع سنگین در دوران رایش سوم را داشتند. سیر رو به رشد قبضه ی سمت های مهم دولتی توسط نازی ها در دهه شصت و حرکت به سوی باز تولید همان استیلای شبه فاشیستی دولت بر نهاد های آکادمیک و مدنی از عمده دلایل اعتراضات جوانان دانشجوی بود.

با آغاز دهه شصت، بحران سیاسی دولت بورژوازی آغاز گشته و میان جناح های هیئت حاکم شکاف هایی اساسی ایجاد کرد. این شکاف ها تا آنجا پیش رفت که دو تن از سران پر نفوذ آلمان غربی یعنی ارهارد و آدنائیر از صحنه قدرت سیاسی خارج شدند. درون دولت گرایشاتی مبنی بر نزدیک شدن به شوروی شکل می گیرد. (گرایشاتی که البته به سرعت سرکوب شده و منزوی می گردند) هستی اجتماعی دولت های رفاه کینزی در سراسر اروپا با جنگ رابطه ای تنگاتنگ داشت. این فرماسیون اقتصادی به رغم آنکه شعار کار و رفاه برای همگان را سر می داد اما کماکان سیاست سود آوری و انباشت را به صورتی تمرکز یافته پیش می برد.

در اواسط دهه ۶۰ میزان رشد بارآوری تولید در اثر کاهش سرمایه گذاری در آلمان غربی دچار افت شدیدی شد. توده گسترده ای از کارگران بیکار می شوند تا جایی که تعداد بیکاران در آلمان غربی به هفتصد هزار نفر می رسد. یکی از دلایل عمده این امر، رشد سریع صنعت آلمان غربی بود. رقابت کاپیتالیستی همواره بورژوازی را وا می دارد تا با ارتقای ابزار تولید در عین بالا بردن سرعت تولید، سطح متوسط هزینه ها را نیز کاهش دهد.

<sup>۴</sup> چشم بستن بر افتراق های اساسی دولت های فاشیستی و کمونیستی، عدم درک فرماسیون اقتصادی و اجتماعی هر دو جوامع این افراد را به این سطح از انحطاط نظری سوق می دهد. جدا از آن چنین گزاره هایی در بالاترین سطح اپورتونیزم قصد دارند تا تمامیت خواهی، انضمام طلبی و غیر دموکراتیک بودن بوروکراسی استالینیستی را تجسم عینی دیکتاتوری پرولتاریا نشان دهند. از دوران جنگ سرد تا کنون صد ها نویسنده، مترجم و ایدئولوگ میان مایه قصد مخدوش ساختن این مرز بندی های مشخص را داشته اند.

<sup>۵</sup> کابینه وزیران آلمان غربی از ۱۸ وزیر تشکیل یافته بود.

در فراشد منطقی این عمل، بورژوازی قصد دارد تا ابزار صنعتی مدرن را جایگزین نیروی کار کارگر کند یعنی به تعبیری، کار مرده را جایگزین کار مولد و زنده سازد. تجربه های تاریخی تا به امروز نا ممکن بودن این امر را به اثبات رسانده اند. بورژوازی با این عمل نه تنها میزان سود را افزایش نداده، بلکه با سقوط میزان سود مواجهه گردیده است. این میزان از کاهش سود بورژوازی را در دهه ۶۰ ناچار به کاهش سرمایه گذاری کرد. این سیر نزولی شاخص های اقتصادی نتیجه ی ضروری و اجتناب ناپذیر دولت های کینزی بود. اما طبیعی است که حتی در چنین دورانی سرمایه داری به صورتی خود به خودی منهدم نمی گردد. بلکه می تواند در خلا وجود جنبش های سازمان یافته و سرمایه ستیز به حیات خود ادامه دهد. دولت های رفاه که ساخته ی دوران پساجنگ بودند و می بایست در سیر تکوینی یک جنگ داخلی به دولت های کارگری مبدل می گشتند در طی تجدید ساختار کاپیتالیستی به نئولیبرالیسم گرویدند و انکشاف مبارزه طبقاتی را در خود برای سالها مسدود ساختند.

نقطه آغاز اعتراضات دانشجویی به اوایل سال ۱۹۶۷ باز می گردد. دانشجویان با تحریم کلاس های درس اعتراض خود را به سیاست های اقتدار گرایانه دولت در حوزه آموزشی و تصویب قانون وضعیت "فوق العاده" که در نتیجه آن فعالیت های جوانان به شدت در فضایی امنیتی و بورکراتیزه مورد پیگیری قرار می گرفت، اعلام داشتند. دانشجویان طرح دولت که با عنوان مبارزه با "اپوزیسیون نئو نازی درون پارلمانی" بزک شده بود را برای توده مردم افشا کرده و اعلام داشتند که تنها اراده و حقوق بدیهی توده ها در این میان سلاخی خواهد گردید. سازماندهی عمده این اعتراضات توسط تشکل "انجمن دانشجویان سوسیالیست" تحقق پذیرفت. آنان همچنین با سازمان دادن دوره های از اعتراضات و تحصن ها در برلین و فرانکفورت خشم خود را نسبت به اقدامات تجاوز گرایانه ی امپریالیسم آمریکا در ویتنام نشان دادند. نقطه اوج این اعتراضات را می توان در راه پیمایی گسترده که به مناسبت عید پاک در برلین برگزار شد دانست. صد ها تن از دانشجویان با پلاکارد هایی که بر آن شعار "عشق بساز نه جنگ" نقش بسته بود به خیابان های برلین ریختند.

در اواخر ماه مه و در روز های آغاز ماه ژوئن، سفر شاه ایران به آلمان اعتراضات دانشجویی را وارد فاز جدیدی کرد. دانشجویان آلمانی محمد رضا پهلوی را نماد "تمام مفسد سرمایه داری جهانی و غارت امپریالیستی" دانسته و وی را نه فقط استثمارگر طبقه کارگر ایران، بلکه ژاندارم منطقه و عامل اصلی سرکوب های انقلابی در خاورمیانه می دانستند. با ورود شاه ایران به خاک آلمان در ۲۷ مه، دانشجویان در شهرهای هامبورگ، بن، برلین غربی، فرانکفورت، آخن، برانشوایک، ماربورگ، فرایبورگ و چندین شهر دیگر به خیابان ها ریخته و با نیرو های سرکوبی که در حالت آماده باش قرار گرفته بودند وارد زد و خورد فیزیکی شدند. به گزارش روزنامه های رسمی در این دوره از سفر ده روزه شاه ایران بیش از ده هزار نیروی امنیتی در خیابان ها تجهیز گشته بودند.

<sup>۶</sup> اقدامات نظری و همچنین عملی کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایران در برلین از عوامل اصلی شناخت ماهیت دولت سرمایه داری ایران توسط جنبش دانشجویی آلمان بود.

در آستانه ی سفر محمد رضا پهلوی به مونیخ، پلیس آن شهر بیش از ۳۰۰ دانشجو که ۱۰۷ تن از آنان را دانشجویان ایرانی فعال در کنفدراسیون تشکیل می دادند، طی نامه ای احضار کرد. نهاد های سرکوب دولت بورژوازی قصد داشتند تا با ایجاد افتراق دانشجویان کنفدراسیون و سوسیالیست ها را به هر نحو از فضای شهر و دانشگاه دور نگه دارد تا عملاً جنبش بدون سر بماند. همچنین با ورود پهلوی دوم و همسرش به مونیخ عمده مسیر های منتهی به مسیر عبور آنان مسدود گشته، و وسایل نقلیه عمومی نظیر تراموا ها از کار بازایستاد. با این وجود تجمعی ۲۰۰ هزار نفری در مونیخ گرد آمدند تا حضور شاه ایران در آلمان را محکوم کنند.

با وجود این، لرزه ی اصلی برای دولت آلمان در راه بود. دوم ژوئن خیابان های برلین به عرصه نبردی تمام عیار مبدل گشت. شب پیش از حضور شاه در برلین دانشجویان با اشغال دانشگاه برلین در سالن های دانشگاه ماندند تا فردای آن روز به صورت هر چه یکپارچه تر به اعتراض علیه حمایت های آلمان غربی از دولت ایران بپردازند. دانشجویان در ۲ ژوئن با شعار (( شاه را علیه ملت مسلح نکنید)) به نقش برلین غربی جهت حمایت اقتصادی و نظامی از دولت ایران اعتراض کردند. درگیری ها میان نیروهای امنیتی و دانشجویان در مناطق مختلف شهر هر دم بیشتر به خشونت می گرایید. با کشته شدن بنو اونه زروگ، دورانی از درگیری های خشونت آمیز و تخریب های آنارشیستی جایگزین اجتماعات با مطالبات و خواست های مشخص شد. عدم وجود رهبری انقلابی جنبش آلمان غربی را تا اواخر دهه ۷۰ به آوانتوریسم و افتراق گرایی سوق داد. جنبش دانشجویان آلمانی همچون سایر کشور های اروپایی به جنبشی جانشین گرایانه مبدل گشت که در خود تناقضات بسیاری را حمل می کرد.

با آغاز سال ۱۹۶۸ فضای رادیکالیزه ی آلمان دانشجویان را بر آن می داشت تا به دنبال آلترناتیوی مشخص باشند. آنان توهومات رفرمیستی را به دور انداخته و با درک سرشت طبقاتی دولت به لزوم مقابله در برابر قهر دولتی تاکید ورزیدند. اما مسئله اساسی آن است که چه جریانی در پس پراتیک مشخص دانشجویان قرار داشت؟ سالهای پسا جنگ جهانی به ظاهر، دوران درخود فرورفتگی و دمورالیزه شدن طبقه ی کارگر آلمان و همچنین اروپا بود. این امر بسیاری از جریان ها و نظریه پردازان مارکسیست را بر آن داشت تا در حوزه سوژه انقلابی دست به تجدید نظر بزنند و یا نیروی فعال کننده پرولتاریا را در خارج از بدنه طبقه کارگر جست و جو کنند. گرایشات پابلوئیستی، مائوئیستی و جناح های متفاوت گرایشات شبه آنارشیستی که از دهه ۵۰ سوار بر جنبش های اجتماعی سراسر جهان شده بودند حال داشتند در اروپا جا خوش می کردند. تئوری حاکم بر مشی این گرایشات عمدتاً مبتنی بر نادیده انگاشتن طبقه کارگر و انفعال آن بود. در نتیجه، سوژه انقلابی می بایست در جایی جست و جو شود که هنوز به این انفعال ملوث نشده است. این سوژه می بایست به مثابه موتوری کوچک و با قهر انقلابی علیه ساختار های دولتی، موتور های بزرگ را تهییج کرده و به راه اندازد و یا حتی نقش آن را بازی کند. چنین تحلیلی، پیش از هر چیز درکی مثله شده از نقش پرولتاریا در فرایند انقلاب دارد. چرا که نه گستردگی کمی و جمعیتی پرولتاریاست که آن را به گورکن بورژوازی، بلکه نقش آن در روابط تولیدی و جایگاه تاریخی آن در جهت نیل به آگاهی طبقاتی پرولتری است که این وظیفه را به او

محول ساخته است. بلطبع در میان جریان های غالب اعتراضات آلمان چنین سنخ دیدگاهی در اقلیت قرار می گرفت.

انقلاب فرهنگی چین و بوروکراسی حاکم بر کمینترن دو عامل مهم دیگری هستند که نقشی تعیین کننده در نتایج و سرانجام اعتراضات آلمان و سایر کشور های اروپایی داشتند. کمینترن که با استقرار بوروکراسی استالینیستی تماما رو به اضمحلال و همچنین انحلال رفت، در همان سال های دهه بیست و سی نه تنها تاثیری بر انکشاف و پیروزی مبارزات طبقاتی نداشت بلکه با سیاست های ائتلاف طبقاتی و جبهه خلقی، انقلاب چین، انقلاب اسپانیا، جنبش پرولتاریای ایتالیا، آلمان و ایالات متحده را از حرکت رو به رشد باز داشت و نقشی تماما ترمیدوریک در آنان ایفا کرد. بدیهی است که بوروکراسی در دهه ۶۰ نیز توان رهبری توده ها و همچنین دانشجویان معترض را نداشت. چرا که از طرفی سیاست هایش در اروپای شرقی توسط همین معترضان مورد نقد قرار گرفته بود و از جانب دیگر، بوروکراسی موجودیت خویش را در گرو محدود ماندن سطح این مبارزات می دانست. عامل سومی نیز در کار بود. گرایش عمده دانشجویان به مائویسم و تضاد اساسی ای که میان جمهوری خلق چین و اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت از دیگر عوامل بی اعتمادی و عدم گرایش جوانان به سمت بلوک شرق و مشخصا شوروی بود. با این تعبیر، انقلاب فرهنگی چین شاید عاملی پر رنگ تر باشد. چرا که هم پا با جنبش های موجود در اروپا فعال بود و مهم تر از همه آنکه نقش عمده این انقلاب فرهنگی بر دوش دانشجویان چینی بود. این اعمال اراده و اتوریتته ای که از جانب بخشی از جناح هیئت حاکم چین جهت استیلا بر جناح رقیب به صورت مقطعی به جوانان داده شد، روشنفکر\_کارگران اروپایی را نیز بر آن داشت که نقش ویژه ای برای دانشجویان قائل شوند. فارغ از آنکه تفاوت های شرایط خود را با دورانی که جمهوری خلق چین در آن قرار داشت بسنجند.

تدارک انقلاب فرهنگی چین که در سپتامبر ۱۹۶۵ توسط جناح مائویستی حزب علیه جناح میانه رو ها و تکنوکرات ها شکل گرفت، رفته رفته شالوده ایدئولوژیکش را میان جوانان گسترده. در سال ۱۹۶۶ بسیج گسترده جوانان توسط کادر های وابسته به جناح مائویستی جهت تبلیغات و تدارک اعتراض علیه لیوشائوچی آغاز گشت. در اواسط همان سال توده ای گسترده از جوانان (فارغ از جایگاه طبقاتی شان) گروهک های گارد سرخ تحت حمایت ارتش را تشکیل دادند که وظیفه عاجلشان تبلیغات و مبارزه همه جانبه علیه جناح "خروشچفیسست های چینی" یعنی جناح میانه رو ها بود. با تضعیف این بخش از بوروکراسی و تثبیت قدرت دوباره ی جناح مائو، خود صدر مائو جهت انحلال کمیته های به وجود آمده حکم صادر کرد و تلاش نمود تا ضرباهنگ فعالیت آنان را کند. جنگ ایدئولوژیک و درون جناحی که مائو آغاز کرده بود کم کم داشت

بوروکراسی را در کلیت خویش نفی می کرد و افق های دیگری از مبارزه جهت بهبود وضعیت کارگران، دهقانان و همچنین دموکراسی کارگری را ترسیم می نمود.<sup>۷</sup>

دانشجویان آلمانی نیز همچون بسیاری از هم‌تایان فرانسوی‌شان مسیری را در پیش گرفتند که تماماً ناسازگار با جوامع صنعتی اروپایی بود. آلن بدیو همچون طیف گسترده ای از گرایشات خلقی و شبه آنارشیستی پس از گذشت سالها از شکست اعتراضات دهه شصت به تاثیر بازدارنده ایدئولوژی های خلقی و مائوسیتی در این سنخ جنبش ها واقف نیست. چرا که اذعان می دارد: ((انقلاب فرهنگی، دست کم در فاصله ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۶ در سراسر جهان و به ویژه در اروپا **مرجعی ثابت و سرزنده برای فعالیت مبارزان بوده است.** این انقلاب بخشی از تاریخ سیاسی ما و مبنای هستی جریان مائویسم است. **یگانه ابداع سیاسی راستین در دهه ۶۰ و ۷۰**)<sup>۸</sup>

این "مرجع ثابت و سرزنده" که ظاهراً "یگانه ابداع سیاسی راستین" چند دهه پیش بوده، برای قریب به دو دهه مبارزات طبقاتی کارگران را به شورش های سازماندهی نشده و شبه تروریستی تقلیل داد و نه تنها هیچ نقشی جهت ارتقای آگاهی سیاسی کارگران ایفا نکرد بلکه آنان را وا داشت تا بیشتر در پوسته برنامه های بوروکراتیک اتحادیه ای فرو روند. گرایشات نام برده می‌کوشیدند تا این صورت بندی را ارائه دهند که حزب طبقه کارگر دوران خود را سپری کرده است. آنان از رهگذر تجربه اتحاد شوروی به این نتیجه می رسیدند که انضباط آهنین لنینیستی به دلیل روی آوردن به تمرکزگرایی منسوخ شده و در این اعتراضات جایی ندارد. بدین ترتیب در شرایطی که به زعم این گروه ها پرولتاریا پتانسیل و توان سیاسی جهت سمت و سو دادن به جنبش را دارا نیست. شعار "زنده باد انقلاب دموکراتیک خلقی" در دستور کار قرار خواهد گرفت. بلانکیسم اکنون در قرن ۲۰ سیمایی جدید به خود گرفته بود. سیمایی که نتایج به مراتب فجیع تری را در نسبت با قرن ۱۹ به طبقه کارگر و همچنین انقلابیون تحمیل کرد.

در فوریه ۱۹۶۸ تنها در برلین غربی حدود ۱۰ هزار نفر دور جدید تظاهرات را آغاز کردند. در کم تر از دو ماه سوء قصدی به جان رودی دوچکه از شاخص ترین رهبران دانشجویی آلمان شکل گرفت که او را به شدت مجروح کرد و سال ها بعد نیز در اثر شدت همین جراحی کشته شد. شورش همچون ژوئن ۶۷ شدت یافت و این بار تنها برلین غربی نبود که درگیر این شورش ها گردید. بلکه جنبه ای سراسری یافته و تمام آلمان فدرال را در خود فرو برد. افتراق گرایی و عدم ارتباط با طبقه کارگر به تدریج پتانسیل تعرضی را از اعتراضات گرفت. دولت حتی یک گام از تصویب قانون وضعیت فوق العاده کوتاه نیامد و با سببیت صفوف تظاهر کنندگان را به عقب راند.

<sup>۷</sup> پرداختن به انقلاب فرهنگی چین، نیرو های فعال در آن و نتایج آن بر سرنوشت طبقه کارگر و جمهوری خلق چین از حوصله این مقاله خارج است. و صرفاً اشاره به جایگاه جوانان در این نبرد ایدئولوژیک و تاثیر آن بر اذهان جوانان اروپایی در طول اعتراضات دهه ۶۰ مد نظر نگارنده است.

<sup>۸</sup> فرضیه کمونیسم/آلن بدیو/ترجمه ی مراد فرهاد پور و صالح نجفی

آنچه به عنوان مرجع "ثابت و سرزنده" به دنیال این جنبش ها تا به امروز نیز بر جای مانده است. نئولیبرالیسم، اندیشه های پست مدرنیستی و اختیارگرایانه در نگرش به سبک زندگی و فرد گرایی است. در خلاء سازماندهی، جنبش خلقی مطالباتی را پیش می برد که به هیچ طریق به مسائل کانونی جنبش متصل نمی شد. تغییر و دگرگونی در روابط جنسی و مساله آزادی های بدون قید فردی را می توان در زمره این مطالبات نام برد. پیتر سولینگ، تاریخ نگار لیبرال دموکرات، با بلاهتی خاص منشا اعتراضات دانشجویی آلمان را به راک اند رول، قرص های ضد بارداری و مسائل اخلاقی و فلسفی تقلیل می دهد. اما برای اشاره به بخش های انحرافی اعتراضات دانشجویی شاید بد نباشد که گوشه چشمی به مولفه های وی نیز داشته باشیم. در طول تاریخ اعتراضات این انحرافات بخشی از جنبش را تشکیل داده و حتی مطالبات طبقاتی و سیاسی جنبش را نیز به نقد می کشیدند. برای نمونه، دیتر گونزلمان بنیان گذار یکی از پر تعداد ترین این تشکل ها که با هدف سکس آزاد شکل یافته بود در ۱۹۶۷ اظهار داشت: (( به ما چه ارتباطی دارد که در ویتنام چه رخ می دهد. مشکل اصلی ما ارگاسم است.)) برخی دیگر از این دست تشکلات شعار "هر کس دوبار با کسی بخوابد محافظه کار است" را در اعتراضات خود سر می دادند.

اعتراضات در آلمان غربی هیچگاه همچون سایر کشور های اروپایی در همان دهه شصت تماما سرکوب نشد و بخش هایی از معترضان در اشکالی دیگر به مبارزه علیه وضع موجود ادامه دادند. لنین در جزوه چه باید کرد به دو انحراف اساسی که در طول دوران جنبش های خود به خودی و همچنین سپری شدن آن ها شکل می یابند اشاره کرده و آن ها را به نقد می کشد. نخست: خرده کاری اقتصادی و نفی اکونومیستی ساختار و دوم: فعالیت های جانشین گرایانه ی آنارشیستی و تروریستی. در دوران سرکوب نیرو های اعتراضی در آلمان غربی هر دوی این گرایشات به وجود آمده و بخشی از صفوف دانشجویان معترض را نیز به خود جذب کرد. برخی از آنان در فقدان یک حزب انقلابی به احزاب سوسیال دموکرات و حتی لیبرال پیوستند و سال ها بعد با بالا گرفتن بحران اتمی حزب سبز را بنیان گذاشتند. حزبی که با درکی اکولوژیستی از وضعیت سیاسی تلاش داشت تا به زعم خود "جهان را جایی بهتر کند." و برخی دیگر روی به مشی چریکی و مسلحانه آوردند. اعلام موجودیت این دست از گروه ها به همان سال ۱۹۶۸ باز می گردد. در شهر فرانکفورت دو فروشگاه بزرگ زنجیره ای در آتش سوختند. دو تن از آتش افروز ها با نام های آندره آس بادر و گودرون انزلین این اقدام را واکنشی به استفاده بمب های ناپالم توسط ایالات متحده در ویتنام اعلام داشتند. در طول دوران دستگیری و پیش از انتقال این دو به زندان هر دوی آن ها موفق شدند تا فرار کرده و زندگی زیر زمینی را پیش بگیرند. پس از چندی با ارتباط با دسته دیگری از جوانان رادیکال به سرکردگی ماینهوف، فراکسیون ارتس سرخ<sup>۹</sup> را بنا نهاده و به دولت اعلان جنگ کردند. در این اعلان جنگ پیشاپیش می توان اعلان استیصال این گروه را شنید. اقلیتی که باقی مانده از جنبش دانشجویی سرکوب شده بود قصد داشت تا به سیاقی پوچیستی دولت را ساقط کند. تصور سرحدات مضحک بودن این اعلان جنگ برای هیئت حاکمی که جنبش های دامنه دار

و توده ای دانشجویان را سرکوب کرده بود چندان سخت نیست. اقدامات این تشکل تا ۱۹۷۲ به اقداماتی آوانتوریستی نظیر آتش زدن بانک ها، ترور نیروهای امنیتی و بمب گذاری در ساختمان های پلیس و تهدید نمایندگان مجلس محدود می شد. سرانجام در سال ۱۹۷۲ سه تن از مهم ترین اعضای این سازمان یعنی بادر، انزلین و ماینهوف دستگیر شدند و رهبری تشکیلات فراکسیون ضربه سختی خورد.

به دنبال این واقعه، فراکسیون ارتش سرخ وارد دورانی رخوت آمیز شد. درست سر بزنگاه بحران اقتصادی دهه ۷۰ که قیمت نفت به دنبال تحریم اروپا و آمریکا توسط عربستان به شدت افزایش پیدا کرده بود. تعداد بیکاران به ۱/۵ میلیون نفر می رسید. بدهی دولت به بانک ها افزایش یافت و متعاقبا دولت با کمبود بودجه مواجه شد. اتحادیه های کارگری اعتصاب سراسری سازمان دادند و خواهان افزایش دستمزد ها شدند. این خواست معیشتی پایه دولت ویلی برانت را که در هرم قدرت تکیه گاهی محکم نداشت متزلزل تر از پیش کرد. موتور های کوچکی که بنا بود پرولتاریا را روشن کنند در این دوران حساس هیچ نقشی ایفا نکردند. تحرکات آنان برای قریب به چهار سال به تعویق افتاد. هنوز کابینه دولت جدید، یعنی دولت هلمووت اشمیت کار خود را آغاز نکرده بودند که موجی از ترور ها در سراسر آلمان غربی با ترور دادستان کل در آوریل ۱۹۷۷ آغاز شد. چند ماه بعد رئیس بانک درسدن در خانه اش ترور شد. و تنها چند هفته بعد از این واقعه گروهی از فراکسیون ارتش سرخ هانس مارتین شلایر، رئیس اتحادیه ی کارفرمایان آلمان را ربودند و در طول این اقدام سه تن از محافظان و راننده ی وی را به قتل رساندند. این سلسله اقدامات به دولت اجازه داد تا حمله ای همه جانبه نه تنها بر علیه فراکسیون بلکه بر علیه تمام نهاد ها و تشکل های کارگری را تدارک ببیند. فراکسیون ارتش سرخ در طول سه دهه و مشخصا در دهه هفتاد "با سوء استفاده از نقاط ضعف و عدم سازماندهی توده ها، کوچک شمردن دستاورد های آنان و بزرگ نمایی شکست هایشان به حیات خود ادامه داد" و سرانجام در ۱۹۹۸ انحلال خود را اعلام کرد. سبک کار شبه آنارشیستی این تشکل به صورت اخص و سایر دسته جات مسلح در ساحت جهانی، طبقه کارگر را از درک نقش خویش عاجز می گذاشت و سوژگی این طبقه را در ذهن توده مردم کم رنگ می کرد. به بیانی، "سازندگان تاریخ را تا حد تماشاچی تنزل می داد و صفوف جنبش کارگری را به روی دخالت اخلاص گران می گشود و جنبش را ضربه پذیر می ساخت."<sup>۱۱</sup>

سنت مبارزاتی دانشجویان آلمانی با وجود اعجاج های بسیار در بطن خود، امتداد یافته ترین جنبش دانشجویی علیه بورژوازی در سراسر اروپا بود. جنبشی که همچون سایر کشورهای اروپا تماما منطق مبارزات پست مدرنیستی را حتی پس از فروپاشی دیوار برلین نپذیرفت و با شناخت نسبی ماهیت سرمایه داری در ساحتی جهانی در تلاش بود تا خط رادیکال مقابله با آن باشد.

<sup>۱۰</sup> مارکسیسم و تروریسم/لئون تروتسکی/مسعود صابری  
<sup>۱۱</sup> همان